

مباحثه پنجم

نظم متأثر از شناخت در شرائط بی نظمی کنونی

دکتر آندرسون: آقای کریشنامورتی، در مباحثه قبلی به جانی رسیده بودیم که میبایست پس از آن درباره نظم صحبت میکردیم. بدینسان فکر میکنم که شاید بتوانیم صحبت امروز خود را از این نقطه آغاز کنیم.

کریشنامورتی: در مبحثی که داشتیم، ما درباره رهائی و مفهوم احساس مسئولیت در مناسبات و روابط بین انسانها صحبت کرده و به این ایده رسیده بودیم که پیش از هرکاری لازم است در مورد نظم صحبتی را پیش ببریم. در حالتی از حضور و تسلط آزادی، نظم میتواند چه وضعیتی داشته باشد؟ وقتی به چهره کنونی جهان نگاه میکنی، عدم وجود انتظام را براحتی میتوان شاهد بود، چه در عرصه مناسبات بیرونی انسانها و چه در درون انسان. و از خود سوال خواهی کرد که چرا اینهمه بی نظمی در جهان وجود دارد؟ بعنوان مثال به هندوستان بروید، در خیابانهایش بطرزی بیسابقه، جمعیت موج میزند؛ که برآن هیچ نامی نمیتوان گذارد، در آنجا گروههای بیشماری چه قومی، مذهبی و سکتها شکل گرفته اند، از درو و دیوارش مراجع مذهبی، گورها و مرشد و استاد و غیره میریزد، با همه تضادها و تقابلهای بیشمار و دردهای چاره ناپذیری که در زندگی روزمره موج میزند. سپس به اروپا برمیگردی، شاید در ظاهر امر در اینجا بی نظمی کمتری بچشم میخورد و نمود معینی از نظم و ترتیب وجود دارد. اما اگر از محدوده این نظم سطحی خارج گردی، متوجه میشوی که در آنجا حتی بی نظمی عمیق تر و وسیع تر است. و بعداز همه اینها به آمریکا میآیی، و در اینجا فکر میکنم که شما بهتر از من میدانید - و در اینجا متوجه یک مجموعه عجیب و غریب و پرهرج و مرج میگردید. شما ممکن است که مثلاً خیلی آرام رانندگی کنید، اما اگر تنها لحظه ای پشت این نمای ظاهری پیش روی خود را بنگرید، عظمت این هرج و مرج تماماً به چشم شما میآید، و نه تنها در مناسبات شخصی افراد، بلکه در عرصه مناسبات جنسی، اخلاقی؛ و همچنین در گستره ای وسیع متوجه رشوه خواری و فساد اداری میگردید. همه دولتهایی که روی کار آمده و یا میآیند، رشوه خوارند، یکی کمتر و یا یکی بیشتر. اما چگونه تمامی این بی نظمی کنونی بوجود آمده است؟ آیا گناه این مسئله به گردن مذاهب است؟ اینهایی که میگویند: " این کار را باید انجام دهی و یا آن کار را نباید انجام دهی"؟ آیا با همه این قضایا، هیچ کس برعلیه این اوضاع بپا خواهد خواست؟

آیا مردم متأثر از فساد و رشوه خواری دولتهاست که اعتماد خود را به تحول و تغییر از دست داده اند؟ شاید بخاطر فساد جاری در دنیای تجارت است که در هیچ فردی کمترین تمایلی حتی برای دانستن گستره این فساد نیز بوجود نمیآید، حتی افرادی که روشنفکر قلمداد میشوند و یا بهرحال کمی جدی هستند؟ و اگر شما حتی یکبار به بافتهای خانوادگی نگاه کنید، متوجه یک بی نظمی تکانهنده ای میشوید. بنابراین، اگر همه اینها را با هم در نظر بگیریم، میتوان سوال نمود که چرا چنین بی نظمی عظیمی وجود دارد؟ عامل این قضیه چه چیزی است؟

آندرسون: فکر نمیکنید که همه اینها نمودی اجتناب ناپذیر را تداعی میکنند، برپا کردن ساختاری آنهم

با عجله، براساس روشی که ما در صحبتی پیشتر از این درباره اش با یکدیگر بحث داشتیم؟ و اگر شما بخواهید که یک نظم تئوریک را مبنا قرار داده و شرائط را بر آن اساس تنظیم نمایید، این امر نه تنها نتیجه مورد دلخواه را نخواهد داد، بلکه خود شرائطی را خلق خواهد کرد که بنوبه خود، نیازمند برپایی نظمی دیگر خواهد شد؛ و این نظم جدید نیز زمینه ساز نیاز به برقراری یک نظم دیگر میگردد.

کریشنامورتی: بهمان گونه که کمونیستها در روسیه و چین عمل کرده اند. آنها نظم برقرار کردند - چیزی که آنها آن را نظم نامیده اند - اذهان را در سردرگمی و گیجی قرار داده اند، و نتیجه تا تو با قیام روبرو خواهی شد. بنابراین، اگر همه اینها را با هم در نظر بگیریم - و این امری بسیار جالب است - اگر تمامی این نمودهای ناشی از بی نظمی و عدم انتظام را بدینگونه بنگری، بنابراین خواهی پرسید که پس: نظم چیست؟ آیا نظم چیزی است که تو میتوانی آنرا برپا داری و برقرار نمایی، به شیوه ای که در ارتش به یک سرباز نظم داده میشود؟ و یا مجموعه قوانینی را جاری نمایی، با محتوایی که خودساخته باشد و یا ناشی از اندیشه و نظر کسی دیگر؟ آیا نظم چیزی است که میشود با تبعیت از اکثریت آنرا مقرر داشت؟ آندرسون: و یا در این حالت که آنرا بطور تصنعی برپا نمایند.

کریشنامورتی: در هیچ حالتی. اگر من خودم را در راستای تبعیت از نظمی موافق رای اکثریت قرار دهم، خود زمینه ساز یک بی نظمی شده ام.

آندرسون: بله متوجه منظور شما هستم. اگر ما کلمه "مطابقت" را استفاده میکنیم، منظورمان در بیشتر اوقات این است که به رابطه مستقیم و طبیعی بین خصوصیت منحصر بفرد یک چیزی با اعمالی که مرتبط بدان میباشد و یا در آن راستا قرار میگیرند، اشاره داریم. اما آنچه که برداشت متعارف از این کلمه است منظور نظر فعلی ما نیست.

کریشنامورتی: بنابراین، آیا نظم بمعنی هماهنگی و همگامی است، و یا انطباق است؟ آیا نظم بمعنی دنباله روی، تأیید کردن، گوش فرمان بودن است؟ و یا اینکه دقیقاً طوری است که ما، بدلیل همین تبعیت از این و آن، گوش بفرمانی، بخاطر تأیید کردنهایمان، خود زمینه ساز بوجود آمدن بی نظمی شده ایم؟ معنی عادی و عمومی کلمه "دیسپلین - نظم" مشخصاً عبارت است از: "خود را با چیزی تطبیق دادن".

آندرسون: بله، و بر علیه کسی که رفتاری غیر منظم و بدون دیسپلین انجام داده میگوییم: "بیا جلو، آنجا راست و ایستا!"، اینطور نیست؟

کریشنامورتی: راست بیایست، بله.

آندرسون: در تلاشهایی که ما برای تصحیح در رعایت دیسپلین بکار میبریم، همیشه نمودی از تحکم وجود دارد.

کریشنامورتی: بله. بنابراین، قدرت، حال چه کمونیستی باشد و یا از یک اقلیت کوچک، و یا از کشیش باشد یا از هر کسی دیگر، به این نکته اشاره دارد که: "من اینرا میدانم و شما اینرا نمیدانید"، قدرت یکی از نمودهایی است که همراه خود بی نظمی را ببار میآورد. و خود دلیل دیگری بر درک غلط ما از فرهنگ حقیقی میباشد. ما معجون مرکبی شده ایم که در حدی بسیار بالا شیک و با کلاس هستیم، در مضمون اینکه نظافت را رعایت کرده و تمیز هستیم، اینکه ما به دستشویی ها و حمامهای مجهزتری دسترسی داریم، و همچنین به

مواد غذایی با کیفیتی بالا و از این قبیل چیزها، اما با اینهمه ما در درون خود هیچ درکی از فرهنگ و تمدن واقعی و عمیق نداریم. ما دروناً سالم و بدون انشقاق و تضاد نیستیم.

آندرسون: انشقاق درونی، خود را در عملکردهای بیرونی بروز میدهد.

کریشنامورتی: اگر ما به مضمون بی‌نظمی احاطه و شناخت حاصل نکنیم، هرگز به مفهوم نظم پی نخواهیم برد، چه در عرصه نموده‌های بیرونی آن و چه در ساختار آن. نظم همواره در پی شناخت به مضمون بی‌نظمی بدست می‌آید. این بدین معنی نیست که ابتدا تمایل به نظم معینی داشته باشیم و سپس آنرا روی بی‌نظمی مسلط گردانیم.

آندرسون: بله، زمانی‌که شما داشتید این نکته را بیان میکردید، خودبخود به نمادی از جو موجود در دنیای کوچک فضا‌های آموزشی، معلمین و آموختن، و تمامی تاکیدات سنتی در این عرصه فکر میکردم. من به این برداشت رسیده‌ام که شما در مباحثه‌های ما کماکان نظر بدین موضوع دارید که این و یا آن مانع موثر در موضوع مورد بحث را مورد بررسی دقیق قرار دهیم. هیچکس ما را مجبور به این کار نکرده است، ما خودمان به این درک رسیدیم که باید تمامی نکات تئوریک در این زمینه را مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم. دلیلش این است که طبعاً اگر مایل باشی در مورد یک بیماری کاملاً به آگاهی دست یابی، خودبخود به سلامت خواهی رسید.

کریشنامورتی: صحیح است.

آندرسون: اما این سلامتی مبنای تئوریک مناسبی خواهد گردید.

کریشنامورتی: دقیقاً.

آندرسون: بنابراین ما هم اکنون جنبه‌ای تئوریک را داریم مورد مطالعه و بررسی قرار میدهیم.

کریشنامورتی: آیا تئوری میتواند بجای واقعیات عملی، و آنچه که هست، قرار بگیرد؟

آندرسون: و ما خود را کماکان در حول و حوش یک موضوع معین قرار میدهیم. شاید مسائلی مانع درک این موضوع گردند، بطور مثال: چرا اساساً این ایده و نظر طرح میگردد که ما قطعاً میبایست بی‌نظمی را مورد مطالعه قرار دهیم؟ نبود هیچ مبنایی، در بطن بی‌نظمی نهفته است. بهمین خاطر حالتی بنظر میرسد که انگار از من خواسته شود چیزی را مورد مطالعه قرار دهیم که اساساً قابل بررسی و مطالعه نمیتواند باشد. حال آنکه برعکس ...

کریشنامورتی: اما برعکس، شما باید در زمینه بی‌نظمی و چگونگی شکل‌گیری و بوجود آمدن آن شناخت بدست آورید. یکی از فاکتورهای اصلی در این زمینه این است که، البته به نظر من، که فکر کردن خود یک پروسه مادی است و متاثر از طبیعتش خالق انشقاق میباشد. فکر کردن انشقاق را پرورش میدهد: «من» و «نه_من»، «ما» و «آنها»، کشور من و کشور تو، ایده‌های من و ایده‌های تو، مذهب من، و مذهب تو، و از این قبیل. کارکرد اندیشه بطور ساده جدایی را تحریک میکند، بیدار میکند، چون فکر کردن، واکنش نشان دادن از جایگاه خاطره هاست، واکنش نشان دادن از جایگاه تجارب است، بعبارت دیگر: از جایگاه گذشته است. ما میبایست در این زمینه خیلی عمیق به ریشه‌یابی بپردازیم، در مورد کارکرد فکر، و دقیق شدن بر بی‌نظمی موجود در زمان کارکرد و بروز عملی اندیشه...

آندرسون: کلمه «در حال کارکردن» آنچنانکه من از حرفهای شما متوجه شده ام، کلمه ای کلیدی است. تحقیق و بررسی بی نظمی در حالت و حین کارکرد، این به نظر من یک پله جلوتر است از آنچه که گفته شود: بررسی و مورد مطالعه قرار دادن بی نظمی.

کریشنامورتی: بله در زمان کارکردن آن.

آندرسون: بله، من فکر میکنم که این کار اعتراض ناشی از عدم وجود امکان برای بررسی بی نظمی را از موضوعیت خود خارج میکند. زمانیکه بگویید: ما بی نظمی را بمثابة یک موضوع ادراکی و استفهامی مورد بررسی و تحلیل قرار نمیدهیم، بلکه آنرا درست در زمان کار کردن و بروز عملی مورد مذاقه و توجه قرار میدهیم؛ در چنین حالتی آن اعتراض نیروی درونی خود را از دست میدهد. چه در راستای پیشرفتها، و یا پس رفتها، در زمینه رشوه خواریها و خلاصه در تمامی نمودههای عملی بروز بی نظمی آنرا مورد مذاقه و بررسی قرار میدهیم.

کریشنامورتی: کاملاً درست است!

آندرسون: اما، میدانید، این موضوع هرگز عملاً و بطور جدی مورد توجه و دقت قرار نگرفته است. کریشنامورتی: میدانم. ما عموماً در زمینه مفاهیم ادراکی کار میکنیم و نه با آنچه که "وجود دارد"، نه با آنچه که واقعی است. بی نظمی موضوعی برای مباحثه در عرصه فورمولها نیست، و یا ادراکات و یا ایده ها، بی نظمی چیزی است که " هست "؛ و این بی نظمی خود را میگستراند، در تمامی پهنه دنیای کنونی، او مشغول بکار است، بی نظمی یک موجود زنده است. این از آن نوع بی نظمیهایی نیست که مرده است. بلکه چیزی است که زندگی میکند، چیزی که در حال کار کردن است، چیزی که نابودی و فساد و ویرانی بیار میآورد. آندرسون: بله، دقیقاً. اما _ و به این موضوع همواره شما اشاره داشته اید _ این مسئله بنوعی توجه شرطی شده ما را خواستار میگردد، که چیزی را در حالت کارکردنش دنبال نماییم و همچنین در درون ما چیزی است که در برابرش قرار میگیرد، شاید متاثر از ناآرامی درونی باشد، چون ما احساس میکنیم که این مسئله موضوعی است که ربطی به دانایی ندارد و نمیتواند دنبال گردد. کریشنامورتی: اوه قطعاً.

آندرسون: و ما آنرا کنار میگذاریم. ما این اندیشه را نمیتوانیم تحمل کنیم که چیزی میتواند باشد که با دانایی و دانش متداول ما قابل پی گیری نیست و نمیتوان با چنین وسایلی آنرا مورد ارزیابی قرار داد؛ بدین علت ما میل نیستیم که به این مسئله بنیادین، توجه متناسب با آن را مبذول داریم.

کریشنامورتی: این درست مانند آن حالتی است که ما در کنار رودخانه نشسته ایم و میبینیم که چگونه آب جریان دارد. شما در آن آب و جریانش نمیتوانید تغییری ایجاد نمایید، و یا حتی محتوا و حرکت آب را نیز. بی نظمی نیز همانند این رودخانه دارد کار خودش را میکند و جریان دارد، که البته وجود ما نیز بخشی از آن است و همزمان در درون خودمان نیز این بی نظمی جریان مییابد. و تو میبایست با توجه به همین جنبه از خصوصیت آن به کارکردش توجه و آنرا مورد بررسی قرار دهی.

آندرسون: و این عملی است که کمترین زمینه برای سردرگمی و گیج سری نمیتواند در آن جای داشته باشد.

کریشنامورتی: بهیچ وجه. بگذارید حال این موضوع را با دقتی کامل مورد بررسی قرار دهیم. چه چیزی عامل بوجود آمدن بی نظمی است؟ بی نظمی بمعنی مقابله و مبارزه متقابل است، آیا اینطور نیست؟
آندرسون: بله یک تقابل و تضاد.

کریشنامورتی: مبارزه متقابل. یکی علیه دیگری. و یا دوگانگی همانند: این بر علیه و در برابر آن یکی.

آندرسون: مقابله و مبارزه در بین دو چیز که مایلند یکدیگر را به بند بکشند.
کریشنامورتی: چه چیزی عامل بوجود آمدن این دوگانگی و این تقابل میگردد؟ آیا این دوگانگی واقعاً وجود دارد؟

آندرسون: بطور عادی و در عمل قطعاً چنین چیزی وجود ندارد، در عمل ما هیچ کاری بکار دوگانگی نداریم. این عمل بطور عادی غیرممکن است. بهرحال این حالت دوگانگی در مضمون جدائی ممکن است وجود داشته باشد اما نه در حالتی از تفکیک کامل.

کریشنامورتی: ... نه در انشقاق، درست است. شما بهرحال زن و مرد دارید، سفید و سیاه دارید و امثالهم، اما آیا ناشی از چنین تفاوتهایی اساساً اثری از خشونت و وحشیگری میتواند موجودیت یابد؟ متوجه منظورم میشوید؟

آندرسون: بله، من با هوشیاری کامل به شما گوش میدهم.
کریشنامورتی: و یا اینکه برعکس، در اینجا تنها و تنها خشونت موجود است؟ اما ما خودمان این جبهه مقابل را خلق کرده ایم. اندیشه در درون خود رقیب و جناح مقابل را خلق میکند، همانند "عدم خشونت" را و تقابل بین ایندو را دنبال مینماید. عدم خشونت یک مفهوم تجریدی است تحت تاثیر آنچه که هست، و برآن اساس خلق شده است، کاری که فکر انجام داده است.

آندرسون: دیروز در رابطه با همین موضوع با یکی از همکارانم مسئله داشتم. من به این نکته تاکید کرده بودم که ذات بد، متضاد ذات خوب نیست. و ذات خوب و پاک، ضد ناپاکی نیست، بهرحال نتوانستم موضوع را دقیقاً برایش تشریح کنم، چون دانشجویان نیز با سروصدا و شلوغ کردنهایشان، مایل بودند که این موضوع صرفاً بصورت یک مفهوم تئوریک و استفهامی مورد بررسی قرار گیرد.

کریشنامورتی: ببینید، من میدانم که ما در این لحظه آیا میبایست در این زمینه تعمق نماییم یا نه. اما از زمان یونانیان قدیم، قابلیت اندازه گیری و قابل قیاس و اندازه بودن، ضرورت اجتناب ناپذیری یافته است. و تمامی تمدن غرب روی این موضوع تکیه دارد، به زبانی دیگر: روی فکر کردن.

آندرسون: این موضوع کاملاً درست است و کماکان در عمل اتفاق میافتد. و موضوع خنده دار و مسخره این است که مورخین، بالاخص کسانی که در زمینه متفکرین یونانی مطالعه و بررسی میکنند، به این نظریه میتوانند برسند و بگویند: "یک لحظه صبر کنید، در اینجا افرادی همچون ارسطو و افلاطون هستند، کسانی که شما میتوانید براحتی به این نتیجه برسید که آنها میتوانند موضوعات را خیلی دقیق تر مورد مذاقه قرار دهند تا اینکه با بدست گرفتن مثلاً یک چوب خط برای اندازه گیری خواسته باشیم با مسائل برخورد نماییم." با این همه، توضیحات آنها، همانی نیست که مدنظر شماست.

کریشنامورتی: یک لحظه نگاه کنید که امروزه در دنیا چه روی میدهد، در جهان غرب: تکنولوژی، فعالیتهای اقتصادی، ایجاد کشش در قلوب مصرف کنندگان، در این عرصه ها شما در حال حاضر بیشترین فعالیتها را میبینید.

آندرسون: دقیقاً.

کریشنامورتی: و تمامی این موضوعات به قابلیتهای اندازه گیری و مقایسه تکیه دارند.

آندرسون: بله.

کریشنامورتی: در واقع اینگونه بیان میشود که: به فکرکردن تکیه دارد. یک لحظه به این قضیه نگاه کنید، و کماکان لحظه ای تامل نمایید، متوجه خواهید شد که در آنجا نکته ای خودویژه وجود دارد. در شرق، و عموماً در هندوستان - هندوستان خود را همانند یک بمب در سراسر شرق پخش کرده است - در این زمینه کاملاً نظری متفاوت دارند: "تکیه کردن به یک وسیله اندازه گیری، بر اندیشه ای غلط استوار است. اگر مایل هستی که چیزی بیرون از حد و مرز را بشناسی، باید به تمام اشکال اندازه گیریها، مقایسه ها و غیره نقطه پایانی بگذاری". من آن را خیلی خلاصه و کوتاه گفته ام.

آندرسون: نه، بنظرم کاملاً خوب بیان شده است، در راستای آنچه که مربوط به موضوع ماست، بطورساده عمل کردن مبناست.

کریشنامورتی: این موضوع خیلی جالب است، من بسیاری مواقع بدان توجه کرده ام. غرب تکنولوژی دارد، فعالیتهای اقتصادی خودش را دارد، امور مصرفی خاص خودش را دارد، خدای خودش را دارد، نجات دهنده اش را دارد، کلیسایش را دارد، اما همه اینها نمودههای بیرونی هستند، بشکلی مانند اسباب بازی، که ترا برای بازی روز شنبه و یکشنبه آماده نمایند، اما در بقیه روزهای هفته

آندرسون: بله.

کریشنامورتی: ... و بعد به هندوستان میروی، و در آنجا همینها را میبینی. کلمه «ماء» در زبان سانسکریت بمعنی اندازه گیری است و آنها اشاره میکنند: "واقعیت چیزی غیرقابل اندازه گیری است". خودتان در نظر بگیرید که این موضوع چقدر زیباست!

آندرسون: بله متوجه هستم.

کریشنامورتی: ذهن انسان که بر مبنای اندازه گیری پیش میرود، ذهنی که در اندازه گیریها، ارزش گذاریها و مقایسه ها اسیر است، هرگز نمیتواند حقیقت را دریابد. بدینگونه است که من حال میگویم - آنها البته موضوع را بدینگونه که من میگویم، نمیگویند. آنها گفته بودند که اگر میخواهی که واقعیت را، سرزندگی را دریابی، میبایست تمامی اندازه گیریها و مقایسه ها را کنار بگذاری، و آنگاه در ادامه اما به چیز دیگری اشاره کرده اند: "برای اینکار فکرکردن میبایست تحت کنترل قرار گیرد". بنابراین برای دریافت آنچه که از اندازه گیری خارج است، باید فکرکردن را در کنترل قرار دهی. و اما چه کسی پروسه اندیشیدن را در کنترل قرار میدهد؟ یک قسمت دیگر همان فکر. نمیدانم که آیا شما میتوانید گفته هایم را دنبال نمایید...

آندرسون: اوه بدون شک، من کاملاً متوجه منظور شما هستم.

کریشنامورتی: بنابراین آنها از عملکرد مقایسه و اندازه گیری برای خارج شدن از بند فکر کردن که

همان مقایسه هاست، بهره میگیرند. و بدینسان هرگز به نقطه پایانی براین پروسه نمیرسند. آنها در ممارست با شکلی از اشکال تخیلی خود را غرق میکنند، چیزی که خود محصول فکر میباشد. نمیدانم که آیا من به اندازه کافی توانسته ام که موضوع را دقیق توضیح دهم؟

آندرسون: اوه بله. مضحکه قضیه در این است که در کنار بینی همین افراد نوشته گران باری از «برایادارایاکا» از اوپانیشاد هست که میگوید: "این پُر است، آن پُر است. پُر بودن از تداوم پُر بودن ناشی میشود." و سپس، در خط بعدی: "اگر پُر را روی پُر قرار دهی، کماکان همواره همان پُر را داری." آنها این جملات را میخوانند، اما اگر آنها این مطالب را مورد مذاقه قرار میدادند، بهمان گونه که شما تشریح کرده اید، میتوانستند مشاهده کنند که عملاً توجه کافی به این نوشته از خود نشان نداده اند چون این جملات دقیقاً تاکید به نادیده گرفتن هر مضمونی دارد که قصد کنترل عملکرد فکر را داشته باشد.

کریشنامورتی: بله، طبیعتاً. ببینید، من میخواستم در همین راستا موضوع را ادامه دهم. این فکر است که دنیا را تکه تکه کرده است، از نگاه مادی قضیه: آمریکا، هندوستان، روسیه، چین – متوجه هستید؟ – فکر دنیا را قطعه قطعه کرده است. اندیشه انسان تمامی فعالیتهای انسان را بریده بریده کرده است: تاجر، هنرمند، سیاستمدار، گدا، متوجه منظورم میشوید؟

آندرسون: بله.

کریشنامورتی: اندیشه انسان همچنین روان انسان را نیز تکه تکه کرده است و جامعه ای برپا داشته که براین جدایی ها تکیه دارد. اندیشه عامل خلق خدایان بوده است، نجات دهندگان، مسیح ها، کریشناها، بوداها، – و همه اینها دقیقاً قابل اندازه گیری و مشخص هستند. شما باید همانند مسیح شوید، و یا اینکه شما باید یک زندگی خوب را پیش ببرید. و همه اینها از فرهنگی ناشی میگردد که بر مقایسه استوار است.

آندرسون: اگر شما یکبار بر اساس آرزوهایتان شروع به صحبت کنید، بهمان گونه که ما بطور سنتی همواره انجام داده ایم، بطور اجتناب ناپذیری در یک مجموعه از اعداد از پنج، شش، هفت، چهارصد، چهار هزار و خلاصه یک مجموعه اعداد مجزا از هم فرود میآید. و همه اینها، همان گونه که معروف هستند، برای تدقیق بکار برده میشوند.

کریشنامورتی: بنابراین، تازمانیکه ما هیچ شناختی از کارکرد فکر نداشته باشیم، نمیتوانیم بفهمیم که بی نظمی به چه مفهومی است. این فکر انسان است که زاینده بی نظمی است. شاید نوعی دور تسلسل بی پایان بنظر آید، اما این یک واقعیت است – فکر کردن خود پرورش دهنده جدایی ها و تفرق است، فکر بمعنی زمان است، و تا زمانیکه ما زیر این پرچم عمل میکنیم، بی نظمی اجتناب ناپذیر میگردد. به بیانی دیگر: هر قسمت از فکر، برای خودش و براساس علایق خود کار میکند و آنها بر علیه قسمت دیگر. من، همانند یک مسیحی، خود را در برابر هندو قرار میدهم، و با این وصف باز هم درباره عشق نیز صحبت میکنم! درباره نیکی و پاکی، و از این قبیل چیزها.

آندرسون: من مملو از احساسی عمیق و عاشقانه نسبت به او هستم، مایلم که او را قرنهای در نهایت تقدس و پاکی ببینم، بنابراین من خود را آماده میکنم که او را به مجموعه گله مان وارد نمایم.

کریشنامورتی: ... او را در گروه خودمان داشته باشم. پس بیا به حزب من!

آندرسون: بله.

کریشنامورتی: انشقاق درونی اندیشه انسان شاید یکی از علل نامبرده در رابطه با عدم انتظام باشد. چندی پیشتر از این از کسی شنیده بودم که میگفت که در فرهنگ اسکیموها «فکرکردن»، «بیرون» معنی میدهد.

آندرسون: جالب است.

کریشنامورتی: اگر قرار باشد که آنها درباره موضوعی از کلمه «بیرون» استفاده نمایند، کلمه «فکر کردن» را بکار میگیرند.

آندرسون: و ما فکر میکنیم که فکر کردن کاری درونی است!

کریشنامورتی: فکر کردن بنابراین همواره یک عمل بیرونی است. شما میتوانید بگویید که: «افکارم از بازیگوشی درونی دست برداشته است». این فکر کردن است که خود این خط جدایی بین درونی و بیرونی را کشیده است. بنابراین برای اینکه از تمامیت این تقابل شناخت حاصل نماییم – اندازه گیری، زمان، تفرق و انشقاق، تقسیم شدن، هرج و مرج، بی نظمی – باید در بطن این سوال عمیق گردیم که: «فکر کردن به چه مفهومی است؟ اندیشه چیست؟» آیا ذهن آدمی قادر است، ذهنی که بشدت شرطی شده و از جایگاه منقسم شده خود عملکرد داشته، از جایگاه انشقاق درونی خود، آیا این ذهن قادر است که کارکرد بی نظمی را در تمامیت خود، مشاهده نماید، و نه نمودهایی در اینجا و آنجا، و یا قطعه ای از اینجا و یا آنجا را؟

آندرسون: و نه اینکه منته عملکرد اندیشه را.

کریشنامورتی: آیا میتواند آنرا در حین عمل مشاهده نماید؟

آندرسون: بله عملکردش را. اما همین خود قسمت ترسناکش میباشد – که این عملکرد را در برابر دیدگان قرار دهیم. خیلی جالب است که شما این سوال را بدینگونه در ذهن وارد مینمایید، چون – آنهم اینچنین فشرده و مختصر و محدود متصور شدن – ما معمولاً آنچه را که لازم داریم با اندازه گیری بدست میآوریم، و بدینسان عمل تجزیه و تفکیک را تا بینهایت ادامه میدهیم. تنها عمل هست که میتواند نقطه پایانی به روند تفکیک کردها بگذارد. و بدینسان من خود را از عمل کنار میکشم، و تنها خود را همانند یک متفکر وارد میدان میکنم، و برای راحتی کار بر مبنای اشکال مختلفی از تصاویر ذهنی عمل مینمایم.

کریشنامورتی: این موضوع ما را به نکته بعدی میرساند، بطور مشخص: اندازه گیری به معنی مقایسه است. جامعه کنونی ما و تمدن بشری بر مقایسه استوار میباشد. از همان اوان کودکی، در مدرسه، تا به دانشگاه و مدرسه عالی، کماکان مبنای ما مقایسه هاست.

آندرسون: صحیح است.

کریشنامورتی: ما دانایی و نادانی را با یکدیگر مقایسه میکنیم، قد بلند را با قد کوتاه، سیاه، سفید، سرخ، و یا هر تیپ دیگری از انسانها را – ما آنها را باهم زمانی مقایسه میکنیم که موضوع بر سر موفقیت و برتری باشد. و حال نگاهی نیز به ادیانمان بیاندازید. کشیش، اسقف، – متوجه هستید؟ – همه این ساختار هرم قدرت را، تا پاپ و یا اسقف اعظم ادامه مینماید. تمامی این ساختار بر مقایسه استوار است، و بزبانی دیگر به اندازه گیریها، که خود همان فکرکردن و اندیشه میباشد.

آندرسون: بله. پروتستانها به ساختار مقامات کاتولیکی اعتراض میکنند، و دقیقاً کتاب مقدس خودشان، انجیل خودشان، بصورت یک پاپ کاغذی است، طوری که برخی کاتولیکها این نام را برایشان گذاشته اند. کریشنامورتی: طبیعتاً.

آندرسون: همینکه شما چیزی را رد میکنید، چیز دیگری به بازی وارد میشود، چیزی که خود زمینه ساز تجزیه های بیشتری است.

کریشنامورتی: آیا میتوان به چیزی نگرست بدون اینکه از وسایل اندازه گیری بهره بگیریم، و یا بعبارت دیگر: بدون اینکه مقایسه نماییم؟ آیا چنین چیزی ممکن است که یک زندگی - زندگی، عملکردن؛ زندگی در تمامیت خود، با یک لبخند و یا قطره ای اشک - را بدون هیچ نمودی از مقایسه پیش برد؟ من مایل نیستم که خود را مطرح نمایم و درباره خودم صحبت کنم، من تنها واقعیات را میخواهم بیان کنم، با اینهمه متذکر میشوم که من هرگز خودم را با هیچکسی مقایسه نکرده ام. آندرسون: این چیزی است که خیلی واضح است.

کریشنامورتی: من حتی هرگز به این ایده نیز نرسیده ام - اینکه مثلاً یکی که از من خوش تیپ تر بوده باشد، و یا با اندیشه ای اصیل تر، داناتر، دلی بزرگ و روانی پاکتر داشته است - این ایده هرگز در من ظهور نکرده است. بهمین دلیل من از خودم سوال میکنم که آیا اندازه گیریها، مقایسه ها، دنباله رویها، همه این نوع اعمال نیستند که عوامل بوجود آورنده بی نظمی هستند؟

آندرسون: من مدتی طولانی در مورد آنچه که شما در چند مباحثه پیشتر بیان نموده بودید، بطور عمیق فکر کرده ام، در باره اینکه زمانی که شما هنوز خیلی جوان بودید، و اینکه در آن زمان هم شما هیچگاه این متفاوت بودن خود را نپذیرفتید و یا اینکه پذیرفته باشید که مثلاً با دیگران در عرصه هایی دارای تمایزاتی هستید...

کریشنامورتی: اوه طبیعتاً چنین حالتی هیچگاه بروز نکرده.

آندرسون: ... آنهم در رابطه با درک معمول در جامعه. من خودم در دوران جوانی ام این تمایز را پذیرفته بودم، این تقسیم را، اما نه در زمینه طبیعی. و این امر عامل یک تضاد درونی برایم گردید، چون من نمیتوانستم این موضوع را براحتی هضم کنم که چگونه است من از سویی یک موجود طبیعی در این جهان پهناور هستم، و از سوی دیگر به این یا آن دلیل نمیتوانم در پیوند با آنچهایی قرار گیرم که در حول و حوش من قرار دارند، چیزهاییکه ما آنها را طبیعی میدانیم. تا اینکه بعدها خیلی دیرتر این مفهوم در من شکل گرفت که تازمانیکه من با این نوع نگرش خود را از طبیعت جدا میسازم، هرگز این مسئله را نمیتوانم حل نمایم.

کریشنامورتی: نه نمیتوان.

آندرسون: و چند سال بعدتر بطور ناگهانی همه اینها برایم مشخص گردید، وقتی که من در حیاط یکی از معابد در بانکوک بطور اتفاقی یک شناخت عمیق را در خود احساس نمودم. در یک صبح خیلی زود برای پیاده روی رفته بودم، نگاهم روی یک قطره شبنم افتاد، که روی یک گلبرگ از گلهای جنگلی قرار گرفته بود. آن قطره بطور کامل در شکل کروی قرار داشت. من با خود گفتم: " این قطره به چه چیزی تکیه دارد؟ چگونه است که

این قطره میتواند اینچنین حالت خود را حفظ کرده و در بالانس بوده باشد؟ چرا از روی برگ بیابین نمی غلطد؟ در ادامه و زمانی که کماکان با چراها و سوالات خودم درگیر بودم، خود را کاملاً ناتوان احساس میکردم. بهمین دلیل نفسی عمیق کشیدم و به خودم گفتم: "حال دهانت را ببند، سکوت کرده و تنها خوب نگاه کن". آنگاه تجسمی در من شکل گرفت که چگونه همه اینها در جالبترین شکل هارمونیک خود و در تمامیت خود خصوصیت خودویژه طبیعی خود را دارند، بدون اینکه کمترین گيجی و سردرگمی و توهمی در عملکردشان وجود داشته باشد. و بعد از آن کماکان در سکوت باقی ماندم.

کریشنامورتی: صحیح.

آندرسون: تنها و تنها در سکوت باقی ماندم. بنظم میرسد که این امر همانند همان حالتی است که شما در زمان بیان واقعیات در نظر دارید. آنچه که من دیده بودم نیز تنها یک واقعیت بود.

کریشنامورتی: تنها با واقعیات قرار داشتن، داشتن چشمی برای دیدن واقعیات.

آندرسون: آن قطره کروی شبنم، روی آن برگ، همان واقعیت عریان است.

کریشنامورتی: دقیقاً، همینطور است. و این امر این سوال را مطرح میسازد که آیا شما میتوانید یک دانش آموز را چنان تربیت نمایید که زندگی خود را با مقایسه پیش نبرد، و به موضوعاتی از قبیل "یک ماشین بزرگتر"، و یا "یک ماشین کوچکتر" و از این قبیل نیاندیشد - متوجه هستید؟ - یا مثلاً "شما باهوش هستید، و من باهوش نیستم" فکر نکند؟ چه اتفاقی خواهد افتاد اگر من اصلاً مقایسه نکنم؟ آیا احمق و کودن ببار میآیم؟

آندرسون: برعکس.

کریشنامورتی: و یا اینکه احمق بودنم را تنها با مقایسه میتوانم تشخیص دهم. و اگر من هرگز مقایسه را بکار نگیرم، نخواهم دانست که من چه هستم. و بدینسان من از اینجا آغاز میکنم.

آندرسون: بله. و بدینسان دنیا بطریقی گسترده دستیافتنی تر و دلچسپ تر میگردد.

کریشنامورتی: تمامی اوضاع از اساس متفاوت خواهد شد. شما نه رقابتی دارید، نه تحریکاتی، و نه چنان تقابلهای و تضادهایی را.

آندرسون: بهمین دلیل است که شما اغلب از کلمه «تمامیت» بهره میگیرید، اینطور نیست؟ که تأکیدی باشد به این نکته که، قرار نیست از یک بخش به بخش دیگر برویم و یا از یک وضعیت معین به وضعیتی دیگر برویم. در اینجا هیچ مبنایی برای تبدیل نیست، هیچ پلی درمیان نیست؛ این امر یا تماماً بی نظمی است و یا تماماً در نظم.

کریشنامورتی: قطعاً.

آندرسون: بله، و جالب اینکه شما کلمه «قطعاً» را نیز اغلب مورد استفاده قرار میدهید.

کریشنامورتی: ریاضیات آخرالامر همان انتظام و نظم است. آنها برای پیشبرد امور تحقیقاتی در عرصه ذهن، به دقتی ریاضی ضرورت است که در ذهنمان نظم برقرار گردد.

آندرسون: آنچه که ریاضیات را بسیار دلچسپ میکند، بالاخص زمانی که موضوع در رابطه با کمیتهاست، شما نمیتوانید از یک عدد به عدد دیگری بپردازید، چون آن عدد اولی زیاد میگردد. دو، همان دو باقی میماند و

دو بعلاوه حتی یک نیم، دیگر همان دو نخواهد بود.

کریشنامورتی: بله.

آندرسون: اما درباره اعجاب ناشی از چنین خصوصیتی در اعداد، کودکی که ریاضیات را فرامیگیرد، هیچگاه هیچگونه توضیحی نمی شنود، البته تا آنجاییکه ما میدانیم.

کریشنامورتی: روشی که هم اکنون تدریس پیش میبرد، بسیار مسخره است. آیا میتوان بی نظمی را در زمان عمل، آنهم با ذهنی که خود در بی نظمی بسر میبرد، مشاهده نمود؟ با توجه به اینکه بی نظمی در بیرون از ما نیست، بلکه در درون ماست. آیا حال ذهن ما میتواند این بی نظمی را مورد مشاهده و مذاقه قرار دهد بدون اینکه در کنارش مشاهده گر و بیننده ای مفروض را وارد نماید که خود را در حالتی از نظم متصور میشود؟

آندرسون: و نمود فردی باشد که دست بالا را دارد.

کریشنامورتی: بله. بهمین دلیل: بی نظمی را باید باز شناسی و مشاهده نمود آنهم بدون اینکه بیننده و مشاهده گری در اینجا حضور داشته باشد. نمیدانم که آیا به اندازه کافی دقیق صحبت میکنم؟

آندرسون: اوه بله، کاملاً مطمئن باشید.

کریشنامورتی: ما فکر میکنیم برای درک بی نظمی لازم است که یک ذهن منظم داشته باشیم.

آندرسون: آنهم بجای یک ذهن نامنظم.

کریشنامورتی: اما ذهن ما خود عامل این بی نظمی بوده است، بگونه ای دیگر اگر گفته شود: اندیشه، و از این قبیل. آیا این ذهن میتواند حال بجای اینکه بی نظمی را موضوعی خارج از خود در نظر بگیرد، به عامل زمینه ساز بی نظمی و آنهم در درونمان بنگرد؟

آندرسون: و این همان ذهن است که عملکردش در سردرگمی است.

کریشنامورتی: خود ذهن در سردرگمی است.

آندرسون: بله، اما همینکه شما آنرا بصورت یک ایده درمیآورید...

کریشنامورتی: نه، نه، ایده ها کنار گذاشته شده اند.

آندرسون: بله، اما ما کماکان داریم از کلمات بهره میگیریم.

کریشنامورتی: ما کلمات را برای ایجاد تماس بایگدیگر مورد استفاده قرار میدهیم.

آندرسون: دقیقاً. اما آنچه که مورد نظرم است، اینست که: واکنش ما چگونه خواهد بود، آنهم زمانیکه این حکم را بشنویم: این ذهن بی نظم ماست که عامل ازدیاد مداوم بی نظمی است، اما آیا همین ذهن بی نظم میتواند و میباید در این زمینه به شناخت دست یابد؟

کریشنامورتی: من این را به شما نشان میدهم، خیلی سریع شما متوجه خواهید شد که در اینجا چه روی میدهد. بی نظمی چیزی نیست که در خارج از من موجودیت داشته باشد، بلکه این بی نظمی در درونم است. این یک واقعیت است. از آنجاییکه ذهن ما در بی نظمی است، طبعاً هر آنچه که این ذهن برداشت میکند، باید بی نظم باشد. و این فعالیتهای بدون نظم کماکان پیش میروند و خود را در سراسر جهان میگسترانند. آیا این ذهن حال میتواند بدون اینکه فاکتور ذهن منظم را همانند یک رقیب مقابل، وارد کارزار

نماید، مشاهده گر بی نظمی خود گردد؟ آیا او در چنین جایگاهی قرار دارد که بتواند شاهدهی بر بی نظمی درون خود باشد بدون اینکه یک نمونه متقابل و رقیب در برابرش خلق نماید؟
آندرسون: این یک سوال است.

کریشنامورتی: حال دقت نمایید، اگر عملاً به این موضوع علاقه مند هستید، شما آنرا خواهید دید. مشاهده گر همان چیزی است که او مشغول مشاهده اش هست. مشاهده گر، کسی که میگوید: "من دارای نظم هستم و با این نظم میبایست، بی نظمی درون ذهن خودم و یا مغزم را، منظم گردانم." عموماً قضیه بدین گونه پیش میرود. اما مشاهده گر خود عامل بی نظمی است. چون مشاهده گر همان گذشته است، او عامل بی نظمی است. آنجاییکه تفرق، انشقاق در ذهن برقرار است، در آنجا نه تنها تضاد را میبینی، بلکه بی نظمی را نیز شاهد خواهی بود. شما میتوانید در همه جای دنیا شاهد روی دادن این وضعیت باشید. همه این مسائل، در زمینه انرژی، در مورد جنگ و صلح، و غیره، همه اینها میتوانند براحتی حل گردند اگر که در اینجا هیچ صحبتی از یک دولت خاص و یا یک ارتش مخصوص به یک سرزمین و از این قبیل چیزها در میان نمی بود، و یا اینکه ما میگفتیم: "برای رضای خدا، بگذارید این مسئله را یکبار برای همیشه حل کنیم. همه ما انسان هستیم. این زمین برای زندگی ماست - و نه مثلاً برای اعراب و یا اسرائیلیها، و یا مثلاً آمریکاییها و روسها - این زمین ماست." اما چنین چیزی هرگز اتفاق نمی افتد، چون ذهن انسان آنچنان شرطی شده که تنها میتواند در بی نظمی و تضاد حیات خود را ادامه دهد.

آندرسون: و پیشنهادات مذاهب نیز آنچنان هستند که تنها برای مقابله با بی نظمی و یا کم اثر کردن آن مطرح میگردند، و طرح آن نیز با توجه به نگرش آنها نسبت به نظم، مطرح میشود.
کریشنامورتی: این عمل آنها نیز دقیقاً ایجاد چنین و یا چنان شکل از نظم است که خود زمینه ساز و عامل بی نظمی میگردد.
آندرسون: دقیقاً.

کریشنامورتی: آنگاه این سوال مطرح میگردد - و این البته بسیار جالب است - "آیا ذهن انسان میتواند خود را مشاهده نماید بدون اینکه بیننده ای در میان باشد؟" بیننده همواره همان کسی است که دیده می شود. مشاهده گر، کسی که میگوید: "من باید نظمی بالای این هرج و مرج برقرار نمایم"، این مشاهده گر خود بخشی از این هرج و مرج است؛ بهمین جهت او هرگز نخواهد توانست آفریننده نظم باشد. آیا با توجه به چنین وضعیتی ذهن انسان میتواند بر عملکرد بی نظمی آگاهی یابد؟ بدون اینکه قصد کند در این روند دخالت کرده و بخواهد چیزی را تصحیح نماید، بدون اینکه خواسته باشد چیزی را تأیید نماید و یا اینکه در آن جابجایی معینی را وارد کند - تنها و تنها و بطور ساده مشاهده نماید؟ بهمان گونه که من پیشتر گفتم: مشاهده کردن، مثل آن حالتی است که در کنار یک رودخانه ایستاده ای و به جریان آب نگاه میکنی که از کنار تو میگذرد. چون زمانی که شما در کنار رودخانه ایستاده اید، تمامیت رودخانه و آب و خلاصه همه چیز را می بینید، اما زمانی که در درون آب قرار دارید، عملاً چیزی را نمیتوانید ببینید.

آندرسون: در زمانی که من به آن قطره شبنم نگاه میکردم، از لحظه ای که من دست از طرح سوال برای خود برداشتم، همه چیز بطور کامل برایم تغییر نمود. آری آنچه که شما میگویید واقعیت است که: اگر چنین

چیزی یکبار اتفاق بیافتد، دیگر برگشتی در میان نخواهد بود.

کریشنامورتی: البته این چیزی نیست که یکبار اتفاق بیافتد، این یک ...

آندرسون: ... همواره و در تمامی روند زندگی روی میدهد.

کریشنامورتی: در هر حال بدین صورت نیست که بطور اتفاقی موجودیت بیابد. زندگی من یک اتفاق نیست، یک مسیر حرکت است؛ و در این گذرگاه من به این بی نظمی و عملکردش خیره میشوم و آنرا مورد مذاقه قرار میدهم. چگونه ذهن من میتواند با توجه به اینکه خودش در بی نظمی، هرج و مرج، سردرگمی، در تضاد، در روندی غیرمنطقی و غیر اصولی قرار دارد، پدید آورنده نظم باشد؟ چنین کاری قطعاً از آن ساخته نیست. برای اینکار عامل دیگری مورد نیاز است. و این عامل جدید همان مشاهده کردن، توجه داشتن و دقت نمودن است، بدون اینکه بیننده ای در کار باشد.

آندرسون: توجه کردن و دقت داشتن بدون مشاهده گر، مشاهده کردن بدون مشاهده گر.

کریشنامورتی: چون مشاهده گر، خود همان چیزی است که او مشاهده میکند.

آندرسون: بله.

کریشنامورتی: اگر شما یکبار اینگونه بنگریید، بعد از آن هرچیزی را بدون حضور مشاهده گر خواهید دید. شخصیت خود را به کناری میگذارید، خود را، حرص و آز را، همه اینگونه امورات ذهنی خود را رها میکنید. و خواهید گفت که: "بی نظمی چیزی است که در درون من است، و نه اینکه بیرون از من". سیاستمداران تلاش میکنند که نظمی برپا دارند، در حالیکه آنها خودشان بزرگترین رشوه خوارها هستند. متوجه هستید؟ حال چنین افرادی چگونه میتوانند پدید آورنده نظم باشند؟

آندرسون: این غیر ممکن است.

کریشنامورتی: و این در سراسر جهان اتفاق میافتد. سیاستمداران بر جهان حکومت میکنند، از مسکو گرفته، تا دهلی نو، از واشنگتن گرفته تا هر جای دیگری، همان روش و شیوه عمل کماکان برقرار است. در حالیکه شما خود منشاء هرج و مرج، و فساد هستید و رشوه خواری را پیش میبرید، به زعم خود تلاش میکنید که نظم را بر جهان حاکم نمایید. چنین چیزی نماد مشخصی از عدم بلوغ است. بهمین دلیل تحولی بنیادین در ذهن انسان ضروری میشود، تحولی که مربوط به ذهن شما یا من نباشد و بلکه ذهن انسان را در کلیت خود در نظر دارد.

آندرسون: و نه حتی در ارتباط با ذهنی که خود در تلاش برای پدید آوردن نظم در ذهن خودش است.

کریشنامورتی: او چطور میتواند چنین کاری را انجام دهد، درست مانند کوری که میخواهد چیزی را و یا جایی را رنگ بزند! و او میگوید: "این رنگ خاکستری است، آن یکی قرمز است". این کاری مطلقاً بی معنی است. حال آیا این ذهن ما میتواند بی نظمی را در درون خود بدون اینکه مشاهده گری درمیان باشد، مورد مشاهده قرار دهد؟ بدون بیننده ای که در واقع خود عامل بی نظمی است؟ این سوال ما را به یک چیز خیلی ساده میرساند. نگاه کردن به یک درخت، به یک زن، به یک کوه، به یک پرنده، و یا به یک لحظه زیبا از انعکاس نور روی سطح آب، نگاه کردن بدون اینکه در آنجا "کسی" باشد که نگاه میکند. از لحظه ای که این عامل وارد کارزار میشود، از زمانیکه مشاهده گر روی صحنه حاضر میگردد، جدایی و تفرقه شکل میگیرد.

و البته اگر این جدایی صرفاً چیزی برای تعبیر و تفسیر باشد، شاید آنچنان تخریبی ببار نیاورد. اما بهرحال هرگونه انشقاق و جداسازی میتواند نقش مخربی در زندگی انسان ایفا نماید.

آندرسون: بله، آنچه که هم اکنون به ذهنم وارد شد، این بود که چه تبلیغات بی حد و اندازه ای که در سراسر جهان تلاش میکنند به همه اینگونه القا نمایند که میتوان با استفاده از تکنیک ها و روش های مختلف، ذهن را آرام کرد. در طرح این روش این نکته کاملاً واضح و آشکار است که برای چنین شیوه عملی در رابطه با آرام نمودن ذهن خود، طبعاً تو به شخصی دیگر نیازمند میگردی که ترا آرام نماید، و بدینسان این حالت مطرح میشود که تمام اینکارها، قطعاً و به یقین – من هم دارم آرام آرام از ترمها و کلمات مورد استفاده شما بهره میگیرم!! – و در کلیت خود هیچ ثمره ای نخواهند داشت.

کریشنامورتی: اما با همه اینها این کاری است که مراجع مذهبی و روحانیون در سراسر جهان انجام میدهند. این گوروهای وارداتی و گوروهای داخلی، اینها این کار را انجام میدهند. آنها مردم را دقیقاً بسوی تخریب ذهن خود سوق میدهند. اما این موضوعی است که ما دیرتر بدان خواهیم پرداخت. حال موضوع مورد نظر ما اندازه گیریها و مقایسه هاست، درواقع میتوان گفت تمامی این هرج و مرجها در عرصه تکنیک، فعالیتهای اقتصادی و ایجاد جاذبه و دامن زدن اشتیاق مصرف کنندگان، در حال حاضر و در دنیای امروز، همه اینها بسیار مهم شده اند. این شیوه عمل از غرب آغاز شده، در آنجا این کار کماکان تخصصی تر میگردد، و هم اکنون دارد خود را در سراسر جهان میگستراند. حتی وقتی شما به یک شهرک کوچک در هندوستان وارد میشوید، و یا هر جای دیگر، همان شیوه پاسخگویی به زندگی روزمره را ببینید که در سراسر جهان پیش برده میشود. در روستاها مردم عمیقاً بدبخت و دردمند هستند، آنها حتی بیش از یک وعده غذا ندارند که بخورند. اما دقیقاً همان پاسخی را برای معضلات زندگی خود دنبال میکنند که در فلان شهر از یک سرزمین مرفه دنبال میگردد. دولتها تلاش میکنند که اینگونه مسائل را بطور ویژه و با روشهای مختص به خود حل نمایند. فرانسه برای خودش، روسیه برای خودش، و غیره و غیره. این یک معضل عموم بشری است، بهمین دلیل نباید آن را از سکوی واشنگتن – و یا لندن، یا مسکو – بعنوان یک ذهن معین در نظر بگیری، بلکه برمبنای یک ذهن عموم بشری باید در نظر گرفته شود، و در واقع میتوان چنین گفت: " ببینید، این مسئله ماست، بگذارید برای رضای خدا آنرا مشترکاً حل نماییم." و این بمعنی توجه فداکارانه و دلسوزانه است، این کار بدین مفهوم است که تو خود را در قبال تمامی بشریت مسئول احساس کنی.

و این نکته ما را کماکان برمیگرداند به آنچه که پیش از این مطرح کرده بودیم: نظم تنها زمانی موجودیت مییابد که فرد به عملکرد بی نظمی احاطه و شناخت پیدا کند. در چنین وضعیتی دیگر هیچ چیز خاصی نیست، تضاد و تقابل نیست، هیچ چیزی مورد پافشاری قرار نمیگیرد. پای فشردن خود یک واکنش است، شما اینرا خوب میدانید. نظم یک حالت خودپو است، چیزی که مطلقاً و اساساً از یک کاتگوری و مضمون دیگری برخوردار است. و این نظم همان خلوص است. چون بدون ذاتی پاک و خالص، صحبتی از نظم نمیتواند درمیان باشد. وگرنه دراینجا به شکلی از اشکال نوعی فریب و حتی لااوبالی گری موجودیت پیدا میکند.

آندرسون: بله.

کریشنامورتی: چه در عرصه سیاست، و یا در عرصه های دیگر؛ حتی در ادیان. اگر خلوص یک واقعیت

است - و این در رفتارها خود را بروز میدهد - بنابراین میبایست هر روز زمینه ساز شکوفایی و پیدایش خوبی و پاکی باشد. این یک تئوری نیست، اگر شما بدانگونه زندگی کنید، این حالت روی میدهد. آندرسون: در «شینگ اول»، کلمه «هکساگرام»، در تشریح رفتارهای انسانی، بعنوان «بازیگری» ترجمه شده است.

کریشنامورتی: بله، نقش بازی کردن.

آندرسون: نقش ایفا کردن، و این در خود یک پویایی و تحرک درونی دارد.

کریشنامورتی: طبیعتاً.

آندرسون: یک رویداد خودپو و با تحرک درونی. و حال اینکه این نکته با تاکیدات عمومی در مورد «رفتار» کاملاً فرق دارد. اما از آنچه که شما گفته اید من اینطور میفهمم که استفاده شما از کلمه «کردار و رفتار»، در مفهوم رفتار «خالصانه»، و یا در رابطه با «نظم»، دقیقاً در راستای عملکرد و پویایی درونی قرار دارد.

کریشنامورتی: قطعاً. کسی که گیج سرانه عمل میکند، خود پدید آورنده گیج سری بیشتری خواهد بود. یک لحظه دقت کنید که زندگی یک سیاستمدار چگونه است: آزمندانه، حریصانه، مملو از اشتیاق تملک بیشتر قدرت و جایگاه اجتماعی.

آندرسون: و آنهم از طریق کاندیداتوری برای انتخابات.

کریشنامورتی: و چنین فردی میخواهد پدید آورنده نظم در جهان باشد. چه تراژدی بزرگی! و ما نیز اینرا قبول میکنیم! متوجه منظورم هستید؟

آندرسون: بله، ما اعتقاد داریم که راه دیگری نیست.

کریشنامورتی: و بهمین دلیل است که این امر تاثیر سوء روی احساس مسئولیت ما میگذارد.

آندرسون: چون او اینچنین میکند و ما هم کاری انجام نمیدهیم. بله.

کریشنامورتی: چون ما بی نظمی در زندگی خود را میپذیریم. البته من در زندگی خود هیچ بی نظمی ای را نمی پذیرم، من مایلیم که یک زندگی منظم را پیش ببرم، محتوای این امر در این است که من باید از بی نظمی شناخت داشته باشم. آنجایی که نظم برقرار میگردد، مغز انسان بغایت فعال تر و بهتر کار میکند.

آندرسون: این خود یک اعجاب است. از لحظه ای که من به کارکرد بی نظمی شناخت حاصل میکنم ...

کریشنامورتی: از لحظه ای که ذهن بر بی نظمی شناخت پیدا میکند.

آندرسون: بله، بله. از آن لحظه در آنجا نظم برقرار میگردد. این در عمل یک اعجاب است. شاید حتی

تنها معجزه واقعی.

کریشنامورتی: البته در اینجا هنوز امور بیشتری مطرح هستند، اما...

آندرسون: منظورم در عمیق ترین مفهوم از این کلمه است. اگر این کلام نبودند، شاید ما هیچ معجزه

ای نمیداشتیم؛ این هسته اصلی قضیه است، پایه اصلی آن.

کریشنامورتی: بهمین دلیل همپای مناسبات فی مابین انسانها، تماسهایشان، روابطشان، مسئول بودنشان،

رهایی و همچنین رها بودن از بی نظمی، یک حالت پایداری از زیبایی و پاکی جریان مییابد. یک زندگی در

زیبایی و پاکی، یک زندگی که عملاً در خوبی شکفته میشود. اگر ما در جهان فاقد انسانهایی باشیم که در چنین وضعیتی زندگی خود را پیش برند، آنگاه باید بپذیریم که زمین ما بسیار تهیدست و ذلیل خواهد شد. آندرسون: بله.

کریشنامورتی: اینها واقعیات میباشند. و من مجسم میکنم که این مسئولیت من است، من با تمامی شوق و علاقه بدان سوی کشیده میشوم، این مسئولیت من است که مواظب باشم که شما، اگر که در حال صحبت با شما هستم، بتوانید این موضوعات را خوب ببینید، بر این اساس شما بهمان گونه خواهید زیست، رفتارتان بر این مبنا خواهد بود، و این راه تداوم خواهد یافت.

آندرسون: من کماکان برمیگردم به تاکیدی که شما روی مسئله توجه هوشیارانه داشته اید، آنهم با همه گسترده گی آن، که باید در تمامی موضوعات مورد بحث ما چنین نوع هوشیاری حاکم باشد. به اعتقاد من حالتی دارد درون من به آرامی شکل میگیرد، درست مثل دست یافتن به این ایده هست که یک نفر دارد گفته های شما را در درون خود بطور جدی جذب میکند. من نمیگویم که: "اگر آن فرد این موضوعات را جدی بگیرد"، بلکه میگویم: "بدینگونه است که او دارد موضوعات را بطور جدی در درون خود جذب میکند." در حقیقت این موضوع بیانگر این حالت است که چنین فردی در راستای دست یابی به چنین بینشی قرار دارد. با اینهمه در اینجا هنوز چیزی آغاز نشده است. بلکه تنها یک حالتی ویژه نمود یافته که من در درون خود چنین احساسی دارم که چیزی در من دارد جذب میشود. اما بهرحال این احساسی ترس آلود هست. فکر میکنم شاید بتوانیم در مباحثه بعدی خود در مورد ترس صحبتی با هم داشته باشیم.

۲۰ فوریه ۱۹۷۴